

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

یکشنبه ۲۱ جون ۲۰۲۰

ناتور رحمانی

## از هیچ تا بی نهایت!؟

ناتور رحمانی

زخم ناسور سیه روز های هفت و هشت ثور بر سینه تاریخ مان ....

« بیچاره ترین مردم، آنهایی اند که تاریخ شان با خیانت و دروغ رقم خورده باشد !! »

افغانها در کشور به ظاهر فقیر شان باهمان هیچ بجا مانده ، از طرز اداره سلاطین و امیران عامی ، عیاش ، مستبد ، مفتن خودکامه و چاکرمنش ، با تحمل انواع ستم و شکنجه دربار و درباریان ، روی دو پای استاده، دیدگان به درد نشسته شانرا به افق های دور دور دوخته بودند، به امید فرارسیدن صبح صادق و سپیده راستین ، آنها منتظر دمیدن فجر از ژرفنای شب مستدام حاکم بر سرنوشت شان بودند ، سلحشوران پاکنهادی از تبار عاشقان انسان و از سلسله شیفتگان آزادی خاک و خانه ، در پیچ و خم کوره راه های سیاست تزویر و تقنین ، به زنجیر دیوان عربده کش دربارها و یا چاکران چموش شان اسیر شده ، نور عمر و آرمان شانرا در سیه چال های ارگ از دست دادند ، بدون اینکه روشنایی آزادی و رستن توده ها را از یوغ اسارت و استبداد ببینند ... در ازمنه دگر، نسل دیگری از جان نثاران ، مشعل نیمه جان نهضت آزادیخواهی را از همان کوره راه های پُر از سنگلاخ سیاست ، و اختناق حاکم بر محیط تا گردنه های آزادمندی به جلو بردند و بسیار افتخار آمیز درین راه از جان و جهان خویش مایه گذاشتند ، آنها هرکدام ستاره ای شدند تابناک در آسمان مبارزه بخاطر آزادی ، ظلم جباران دوران شرم بزرگ و داغ ماندگاری شد ، بر جبین تاریخ آکنده از دروغ و تبلیس ....

ترانه آزادی سینه به سینه و نسل به نسل تا واپسین روزگار رسید ، نهال کوچک آزادی در درازنای زمان با خون پاک و قرمز هزارها زن و مرد ، فرزندان فریفته وطن آبیاری و بارور گردید ، حالا این نهال گشمن شده است که هزارها پرنده بلند پرواز ، در بلندترین شاخه هایش با بیقراری سرود فتح میخوانند.

آزادی عطیه یست بس گرانبها در روی زمین ، و تنها مردمانی میتوانند به آن دست یابند که با شجاعت و شرافت ، پایداری و پایداری بدون هراس از زنجیر و زندان ، مرگ و تیرباران خواهانش باشند ، گرچه رسیدن به هدف پُر از رنج است و مشقت ، مگر این رنج های مقدس ثمرات گورا و افتخارآمیزی برای نسل ها خواهد داشت .

ای دریغ و درد ! که بار بار خونبهای ملت جانباخته افغان ضایع شده ، و فرشته آزادی به دست دون همت ترین غلامان حلقه بگوش تیرباران گردیده است ، اما هنوز هم فریاد ( **انالحق** ) حلاج گونه بلند است که خبثت ذاتی و پست فطرتی های دستگاه ، و سیستم های آب خورده از آبشخور استعمار جهانی ، کوشش می نمایند آنرا خفه سازند ، مگر دانشمندان و آگاهان با درک و با مسوولیت ، این سپاهیان و مشعلداران آزادی نمی گزارند و نخواهند گذاشت ، دستگاه آلوده حاکم بر مقدرات مردم ، و فتنه انگیزان کوردل در مسایل سیاسی به مرام پلید شان نایل گردند ، آنها به توده ها آگاهی میدهند ، آنها چهره های صادق و کاذب به وطن را به مردم معرفی مینمایند ، با آنکه خون آشام های مرئی و نامرئی نفرت انگیز ، هرازگاهی عصاره روح و شخصیت آدمها را می مکند ، اما هر پیروزی کوچک آینه لبخندی میشود پُر از قطرات اشک و خون تا چلچراغی گردد بر رواق آزادی.

وقتی گردن کرکدن ( **برتانیا** ) ز یمن بازو و اندیشه راد مردان کوهپایه های افغانستان شکست ، چنانی که سنگ سنگ دریای خروشان راه ابریشم آنرا به یاد دارد ، این هیولای کفنت شده و غرور باخته با سوگند هرلحظه در صدد انتقام از هر افغان است ، او با طراحی توطئه های نو و به اجرا گذاشتن آن زریعه همتای بدتر از خودش ( **امپریالیزم امریکا** ) و لشکر از چاکران دون همت خویش مثل دین فروشان کذاب ، مرده خوران گورستانها ، بیماران روانی واپسگرا ، کمونست های مجاهد ، مجاهدین کمونست ، روشنفکران کج اندیش ، سوداگران این جهان و آن جهان ، سیاست بازان مال اندوز و گمراه ، خانه خانه را به ماتم می نشاند. به ویژه گروهک های دغلباز گوش بفرمان با استفاده از سادگی روان آدمها ، شکستگی استخوان وحدت ، آگاهی و بینش ، در تلاش اند تا زندگی حقارتبار خود ، فرزندان و انبازان خود را فروغ و گرمای آبی ببخشند.

میگفتیم : بعد متلاشی شدن و شکست لشکر اشغالگر برتانیای کبیر و حصول استقلال که به بهای خون بهترین فرزندان این وطن تمام شد ، تاج پوشان سلطنت و درباریان ( آل یحیی ) ارزش آنرا ندانسته خستی در راه اعتلا و ترقی مُلک بر نداشتند چه، که بجرم صداقت ، بیشترین عاشقان ارتقا و پیشرفت میهن را به تیر و توپ بستند ، و یا در تاریکی های زندانهای مدهش پیر ، مریض ، خسته و ناتوان ساختند ... . سلطنت ستمشاهی با تبنای مفسد ترین قشر به اصطلاح روحانیون ، آن تاریک اندیشه ترین افراد که چراغ را خاموش و نور را در بند می کشند ، تا مردم را به تاریکترین دخمه های هراس انگیز ، و برباد کننده هستی و زیبایی بکشانند و خود بنام کرامات و صدقات شتر با انبار بدزدند ، آنهایی که گفتند و میگویند : « با خدا دادگان ستیزه مکنید » یا « پای خود را برابر گلیم خود دراز کنی » یا « صبور باشید که آن دنیا از صابرین است » یا ، یا ، یا ... ، آنها با هزارها تفسیر و تدبیر سالوسانه کشور را در حالت سترون ، عقب مانده ، فقیر ، جهل زده ، گدا و مریض نگهداشته اند ، و خودشان با فراغ خاطر در بستر عیش و عشرت غنوده اند ، و هنوز که هنوز است مریدان ساده لوح و خوشباور چرک آب دست اولاده شانرا مینوشند ، زیرا سیستم کنونی در پناه آن زالو ها نفس میکشد ، همه تاریخ زده های طفیلی در ساختار دولت شریک اند ، با این ترتیب مردم را اغفال نموده زمینه را مساعد میسازند ، تا دستگاه با استبداد ناخن از گوشت جدا کند ، که چنین کردند و چنین میکنند !؟

در برهه دگر رسم کودتا برپا شد ، ( عموزاده ای ) پایه های موربانه خورده سلطنت میراثی را شکسته در همرائی و تبنای ناخلف ترین عناصر ، و ناپاک ترین افراد، کودتا نموده شکل سلطنت را تغییر داد ، مگر تا خواست مضمون را تغییر دهد مجالش ندادند ، رده های بالایی حزب بد نام ( خلق و پرچم ) جیره خواران منطق سوسیال امپریالیزم دولت شوراها ، به دستور تزارهای نوین سر سردار و خانواده اش را سبک کردند تا دیگر خیال تمرد از فرمان کرملین را نداشته باشد .

با ( کودتای ننگین هفت ثور ) برنامه های ترس آور ، وهمناک و نفرت انگیز خیمه شب بازی ها آغاز گردید ، عروسک های بسته شده به تار های مرئی و نامرئی شوروی سابق ، یکی بعد دیگری به اریکه قدرت نصب گردیدند ، آسمان آبی میهن را ابر های سرخ پوشانید و رگبار خون باریدن گرفت ، با نابودی هر دلقک کودتاچی، بخشی بزرگی از خاک و مردم نابود گردید ، ملت مجمه های مشبک و مرمی خورده فرزندان خود را در گورهای دسته جمعی جستجو میکردند ، درحالیکه رهبران شرف باخته حزب خلق و پرچم مست از باده به اصطلاح پیروزی ، برای تجدید سوگند غلامی هرازگاهی آدم می کشتند ....

زمان به بسیار تلخی گذشت و از آن زمامداران آلوده به شرم خلق و پرچم کسی نماند ، آنها با ننگین ترین وضع نیست و نابود شدند ، و نام سیاه شان در تاریخ ماند ، در آن دوران مردم در برابر بزرگترین ستم یک ابرقدرت ، و سیاستمداران چاکر وی که کشور را به شب سیاه و وهمنایکی تبدیل کرده بودند ، اشعه ای آفتاب گونه ای را میدیدند ، که بر تارک مبارزات برحق توده ها می درخشید ، و امید پیروزی های واقعی را در دلها زنده نگه میداشت.

وقتی قشون متجاوز سرخ هزیمت نمود ، جفای دیگری به مراتب زشت تر و دردناکتر از اولی با هجوم خدایان تاراج ، تخریب ، تجاوز ، ترور و تخریب بر ملت مظلوم تحمیل گردید ، این مرحله ( هشت ثور ) نام گرفت ، این خودفروختگان ( چلتار و چپاتی ) یا به اصطلاح حامیان دین خدا بر بنده های خدا چه ، که حتا بر طبیعت خدا هم رحم نکردند ، بگونه ای که هرکوجه میدان جنگ ، هرگذر زندان و هرخانه گور آدم هایش گردید ، رهبران خدا ناترس این دوران تاریخ سیاه بنام ( جهاد و مجاهد ) شهر و ده را به گورستان تبدیل نموده و گلیم غم در هر ویرانه مُلک هموار کردند ، جهاد را فرزندان پا برهنه و کرباس پوش سراسر افغانستان به پیروزی رسانیدند ، و پیکر خرس متجاوز را متلاشی ساختند ، مگر امتیاز آنرا رهبران به اصطلاح جهادی بردند ، که بنام جهاد از زنده چین و از مُرده کفن کشیدند ، به دوشیزگان نابالغ تجاوز کردند ، حلقوم پیرزنان و پیرمردان را بریدند ، و سینه کودکان نوزاد را با شمشیر دریدند ، این مجاهد نمایان بسیار نمایشی درپهلوی امپریالست های شوروی ، بزعم خودشان ملحدین یا کمونست های سرخ صف آرابی نمودند ، چه در دوران سلطه آنها و چه بعد از آن ، خاک و هوا و وجب و جب وطن را راکتباران کردند ، درین پیکار خدای جهل با ابلیس ستم ، کاسه ایسان و جا اندازان هر دو طرف مصون ماندند ، مگر هستی مادی و معنوی مردم نابود گردید ، آنوقت هیچکس باور نداشت روزی میرسد که ملحد و مجاهد ، چلی و طالب مثل ( سیاف مجاهد ) با ( گلاب زوی ملحد ) ( ملا راکتی جاهل ) با ( علمی منکر از خدا ) روی یک سجاده به نیایش پرداخته و از یک جام باده گلگون بنوشند ، و بر خوشباوری های مردم مستانه بخندند ...

همین ( عبدالرب رسول سیاف ) متعصب دواتشه که ادعا داشت ، خاک کابل را تا عمق زمین بنام شهر فساد و گناه ، زیر و رو کند و از نو کابل دگر بسازد ، اکنون بسیار مصون و مشعوف خاک و زمین رعیت را غضب نموده ، با جا خوش کردن به اصطلاح درخانه ملت به پهنای ریش و قطر شکم خویش میافزاید ، تا در دور دگر رئیس دولت گردد !!؟

مختصر ، که به هیچوجه مختصر نخواهد بود ، جفا و ستم ، خیانت و جنایت این سوداگران دین ، آیین ، اخلاق و فرهنگ ، قصه پُر غصه دراز و شرم آگینی دارد که همه میدانند .

تاریخ ورق میخورد ، و در دور دگر امریکای آتش بجان ، در یک بازی دگر سیاسی افغانها را در ماتم بزرگ و مصیبت سترگی می نشاند ، او جاهل ترین و مکروب زا ترین جرثومه های تاریخ زده را ، از انبان قرون از یاد رفته برون کشیده ، بنام ناجیان مردم و حامیان دین خدا بر سالاری می کشاند ، کور نابخردی بنام ( **امیرالمومنین؟!**  ) به امر و دستور اجانب و دشمنان افغانستان ، معنویت را معدوم ، هنر و دانش را محکوم و هوا را مسموم ساخت ، او و دار و دسته اش با تعصب از گرده ملت تسمه کشیدند ، درین سیه روزگار سیاسی بیشترین ادبار و بدبختی نصیب زن افغان شد ، که وی را در زمره انسان حساب نمی کردند ، این دجالان وقتی در ورزشگاه عمومی به فرق زن با گلوله میزدند ، یا با سنگسار کردن بنام قانون شریعت وی را بسیار دردناک بکام مرگ میکشانند ، یا در چهار راه و چهارسوق پر و پایش را تازیانه باران می کردند ، ویا ، ویا ... دنیا سکوت کرده بود و نهاد های دفاع از حقوق انسان ، بویژه دفاع از حقوق زن شعارهای عوام فریبانه و میان تهی شانرا ، عقب شیشه مغازه های فروش سلاح می چسپانند ، همه ساکت ، همه خاموش بودند و ما به شمارش دردها ، شکنجه ها ، بدبختی ها ، آوارگی ها ، گرسنگی ، اشک ، ماتم ، توهین ، تحقیر و دیدن تابوت های سیاه عادت کردیم!؟

هزارها عمل فجیع دگر درین دوران پُر از اختناق صورت گرفت ، که زبان خامه توان بازگو ندارد ... این وضع ادامه داشت تا آنکه برج و باره همزاد تجارتي امریکا باژگون گردید ، یا به تحلیل دگر فکر منفعت و قصه تیل ، امریکای حریص و جهانخوار را برآن واداشت ، تا منابع سرشار نفتی اقمار جدا شده از پیکر شوروی سابق را قبضه کند ، به این اساس متوجه افغانستان گردید ، زیرا افغانستان کوتاهترین و ارزان ترین راه رسیدن به هدف بود ، و همچنان امریکا فکر کرد که میشود افغانستان را به یک پایگاه مستحکم نظامی در منطقه تبدیل نمود ، همان بود که یال و کوپال تکانده به بهانه جنگ با ( **تروریزم** ) گرچه خود بزرگترین و بدنام ترین ( **تروریست** ) جهان است ، آشیل وار آن حشرات موزی را پراکنده و متواری ساخت ، و خود با همدستی هم پیمان های تا دندان مسلح ، و راه جوری چاکران خانه زاد و بومی اش ، کوچک مرد ناتوانی را از موزه خویش برون کشیده بر اورنگ شاهی نشانید ، « **شاه شجاع سوم** » این سالار یا این غلامک فرمانبر راه معامله و سازش را پیشه کرده نظر به اذعان و دستور بادار بازار تفنگ ، تریاک ، تجاوز ، ترور و تهدید را گرم نگهداشت ، بدتر اینکه این آدمک به امر ارباب همه تشنگان خون افغانها از هر قماش ( **ملحد** )

**و مجاهد ، طالب و طرار )** را دور برکهٔ خون ریخته از حلقوم ستمدیدهٔ هر افغان جمع کرده ، و برای دلگرمی بیشتر شان مارکیت چپاول را بنام دولت تأسیس نمود ، این خفاش های کهنه کار مشغول مکیدن آخرین قطره خون و آخرین رمق حیات هر افغان استند؟!!

آدمها در دیار خون و خاکستر درگیر فجایع مصیبت بار کودتا ها بوده اند ، که از دوری به دور دگر بدبخت ها بدبخت تر ، بدبخت تر ها بدبخت ترین شده اند ، در همه این ادوار و روزگاران تباهی و ترس ، غلام ها و غلام زاده های شرف باخته ، در هر گوشهٔ مُلک سیاهی و سکوت را پاسداری کرده اند ، از آنزمان تا امروز کسی به نان و خوشی ، به امنیت و آزادی نرسید ، زیرا حرف حرف گوله است و سخن سخن خون ، **به این ترتیب مردم از هیچ به نهایت درد و فاجعه رسیدند ....**

اما دیر نخواهد پائید و ما بیش ازین در زمرهٔ مطرودین وطن ، یتیم های دوران ، تشنگان عدالت و تبعید شدگان میهن خود نخواهیم بود ، **روزی حیات رقتبار دولت سهامی و کمپنی گونهٔ یونیکال کرزی و برادران ، کرزی ، اشرف غنی و شرکای شان بسر خواهد رسید ...** آنگاه مردم ما از اسارت همه گونه ، و تزویر سیاست بازان مزدور آزاد خواهند شد. حرارت و تابش نور حقیقت نقاب های قلبی شرافت و دینداری ، وطنپرستی و مردم دوستی یک یک شیدان بی عفت را مثل موم آب کرده ، و از رخ شان دور خواهد نمود ، وقتی چهره های بی نهایت زنده ، وقیع و کریه شان برملا گردد ، آنگاه ملت بیشتر به عمق افکار سالوسانه و خاینانه آنها پی برده ، بی مایه بودن زهد ریایی و دین باوری های کاذب ، نوعپروری های فریبکارانه ، دلسوزی های بی ریشه ، وطندوستی های ساختگی و اشک تمساح ریختن های سازشکارانه ، این ارادل را جاودانه بخاطر خواهند سپرد **« اگر چنین نشود که باز ملت ، به روح کفن کش قدیم دعای خیر نکند »**

میگویند : وقتی زمامدار یک مُلک پسرناخلف و ریزه خوار غیر باشد ، فرشته ها انتحار میکنند ، مردان خدا بنام خدا قدسیت را میفروشند ، قاضیان با روسپیان شهر همبستر میشوند ، عارفان دغل پیشه میگردند ، پاسبانها بچه های دزد به دنیا میآورند ، فقر شرافت را لکه دار میسازد ، حرامزاده ها در خرابه های مُلک به جشن تیر باران عاشقان خاک میروند ... و در یک غروب خونین رنگ ، جلادان چپ و راست روی گورهای دسته جمعی سرود ناسیونال خواهند خواند !!

چرا ازین لجن زار گلی نمی روید ؟ این گودالهای پُر از خون چرا به باغچه های پُر از گل تبدیل نمی گردد؟؟

کی میتواند دوباره لبخند را به لب های مردم برگرداند ؟ چه وقت سیلاب اشکها می خشکد و امتداد خط تابوت های سیاه پایان میابد؟؟

این همه زشتی های دلخراش و ناراحتی های هول انگیز ، مثل کنه به همه جای زندگی مان چسبیده است ، تا نفیر تفنگ از تبیره تریاک ، تجاوز و ترور بلند است ، و قدرت در خدمت اوباشان حکومتی ، پارلمانی و قضایی باشد ، تا وقتی همت قوم در خمیر نان بند است ، و یا زیر زنجیرتانک عساکر بیگانه خرد و خمیر می گردد، شاید وضع چنین باشد؟!

حرف آخر چیست ؟ ما همه برای کشف یک حقیقت در تلاش هستیم ، ما میخواهیم بفهمیم چرا همه چیز در سرزمین بلاخیز ما داغ باطل و قلبی دارد ، و چرا دولتمردان در کشور ما بسیار بیشرمانه همه را باطل ساخته اند ، از مهر به مردم تا عشق به میهن ، از عدالت تا شرافت و خدمت بخدا و خلق را ، آنها چپ و راست دروغ میگویند و دیده به دانسته همه مقدسات را مسخ مینمایند ...

برخلاف آنهای که درکشاکش روزگار دل شان آکنده از عشق به مردم ، و روح شان سرشار از محبت است ، ستم ستمروایان و چوکی نشینان ، با انفجار و انتحار شاهرگ حیات ، و رشته عمرشان را قطع میسازد ، و یا درحصار زندانهای مدهش از نهایت درد لب های شانرا با سوزن میدوزند ، رنج و اندوه ، بدبختی و ستم به اجبار تحمیل شده ، بیشترین مردم را دچار بیماری های مدهش روحی و جسمی نموده است ، فشار این درد های استخوانسوز تبسم را از لب های شان ربوده ، و زندگی شانرا به جهنم تبدیل کرده است ، از دل آتش گرفته این مردم ، هر دم ناله های یأس انگیز ( چکنم ، چطور میشود؟؟ ) بلند میگردد ، فریاد های پیچیده در گمراهی ، ضجه های آمیخته با سرگردانی و کابوس ....

مردم در دیار ما بار شیشه دارند ، وجاده های عمرشان پُر از سنگلاخ است ، سنگلاخ سیاهی و سیاسی که سوگمندان هر لحظه شیشه ای عمری در دیار سنگ فروشان میشکند ، اجرای قوانین در ماتمکده بنام افغانستان بالای افراد عام تطبیق میگردد ، مگر قانون گزاران قانون شکن اند ، بر ریش هرچه اصول است میخندند ، افغانستان شبیه جزیره شده است ، که در آن تمام شیاطین و شیادان دنیا لانه کرده اند ، تفنگ سالاران قهار ، آدم کُشان حرفوی ، فساد پیشه های مادرزاد ، خیانتکاران زبردست ، قاچاقچی ها و هروئین فروش های دولتی ، سیاست بازان ریاکار و منفعت طلب ، معامله گران دین ، روحانیون ترفندباز ، چاکران دنانت پیشه ، خودفروشان وجدان مُرده هفت و هشت ثور ، دجالان طالبی ، چیزنویسان و تکنوکرات های فرصت طلب و ... همه و همه عنکبوت وار در رواق رواق این جزیره تار تنیده اند ، این قاتلین روح ، جسم ، اندیشه و عقیده مردم ، درکشور نابودشده ها از هر نوع مجازات مصون اند ، بازخواست ، محاکمه و عدالت به نظر آنها مسخره جلوه میکند ، آنها هر نوع قانون دفاع از حقوق انسان را به استهزا میگیرند ...

افغان های طرفدار عدالت اجتماعی منتظر روزی اند که حاکمیت مردم برقرار گردد ، آنگاه به دستور حکومت مردمی ، این غلامان دست نشانده و معامله گر ، جانپان و مجرمین جنگی ، لاشخوران طفیلی ، ایجادگران گورهای دسته جمعی ، چپاولگران هستی مادی و معنوی ، ویرانگران شهرها و روستا ها ، دزدان ناموس ، مخربین هنر و فرهنگ ، جلادان علم و اندیشه نوین ، تفرقه اندازان وحدت شکن و غیره و غیره مجازات گردند ، تا قطرات اشک دردناک و همیشه جاری هزارها یتیم ، بیوه ، معیوب ، معلول و برباد رفته افغانستان خشک گردد ....

نباید نا امید شد که جوشش خشم و نفرت ، از حامیان ستم و سلاح در دل ها آتشفشانی گردیده ، لحظه انفجار خشم زنجیر شده در شاهرگ ها فرا میرسد ، آنگاه هزارها شمشیر برهنه در صدای مردم آزادیخواه نعره خواهد کشید : آزادی ، آزادی ، آزادی ،

« آیا بی نهائیتی فاجعه و ستم به هیچ تبدیل خواهد گردید ؟ »

وز بهر نشستن آشیانی دارد )  
گو شاد بزی که خوش جهانی دارد )  
« خیام »

( آنکو بسلامت است و نانی دارد )  
( نه خادم کس بود و نه مخدوم کس )